

رواندا: مرگ... مرگ، فقط مرگ

● یک ناظر مذهبی در رواندا: «دیگر اثری از شیاطین در جهنم نیست چرا که ابلیسان همه در رواندا گرد آمده‌اند.»

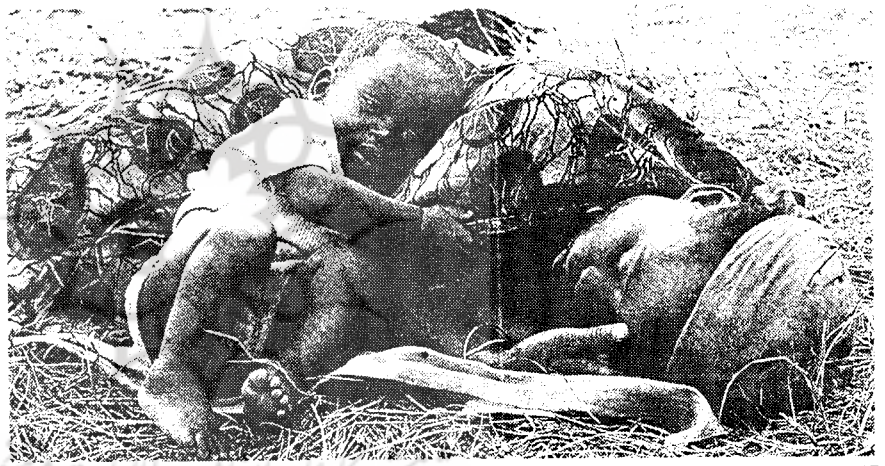
● صدها هزار کشته، صدها هزار آواره تنها در یک ماه. آیا جنگ‌های آینده چنین است:

● در رواندا جنگ در حال فروکش کردن است، نه به این خاطر که خصومتها پایان یافته بلکه به این دلیل که دیگر کمتر کسی برای کشتن یا کشته شدن باقی‌مانده است.

زنی به شوهرش که دشمنه‌ای برگردنش فرورفته و برای فرار از مرگ خود را به آب رودخانه زده می‌نگرد، دختری ۱۳ ساله شاهد قطعه قطعه شدن والدینش بوسیله یک نازنجک است و چون دیگر سرپرستی ندارد به خانه عمه‌اش پناه می‌برد ولی او را نیز که در خواب کشته شده است غرق در خون می‌یابد. شهردار شهر بوتارکه از قبیله هوتو است و با دختری از قبیله توتسی ازدواج کرده

کشورهای دیگر و با اردوگاههای آوارگان به صف ایستاده‌اند تا بنحوی از «آینده نامعلوم» بگریزند.

پروفسور کرافورد یانگ کارشناس مسائل افریقا در دانشگاه ویسکانسین می‌گوید: «ما امروز در افریقا شاهد دو جریان کاملاً متفاوت و متضاد هستیم، یکی تظاهر زشت‌ترین چهره در روابط انسانی در رواندا و دیگری خوشایندترین آن در افریقای جنوبی». در افریقای جنوبی جهان شاهد یکی از مسالمت‌آمیزترین حرکت‌های دمکراتیک پس از پایان جنگ سرد است ولی همین جهان نظاره‌گر کشتاری هولناک در رواندا است که همه امیدهای شیفتگان صلح را پس از پایان جنگ سرد بیاد داده است. ملت‌هایی که نرفته‌های دیرپائی از شرایط اجتماعی در خود نهفته دارند بمحض آنکه رهبران را از دست بدهند به جنونی پرخاشسته از احساسات سرکوفته‌شان دچار می‌شوند که عواقب آن برای



مادر رواندایی با گلوله‌ای کشته شده و کودک خردسالش جز جسد مادر، مأمنی ندارد!!

هیچکس روشن نیست.

سراغاز کشتار جمعی

روز ششم آوریل هواپیمای حامل جوانان هایپارمانا رئیس جمهوری رواندا و سپرین نثار یامیرا رئیس کشور پروندی برفراز کاخ ریاست جمهوری رواندا هدف آتشبار قرار گرفت و در باغ ساختمان مقر ریاست جمهوری رواندا سقوط کرد و هر دو رئیس جمهوری در این حادثه کشته شدند. هایپارمانا رئیس جمهوری رواندا از قبیله هوتو بود که در سال ۱۹۷۳ با یک کودتا قدرت را بدست گرفت و برای حفظ اقتدار خود تلاشهای خشونت‌آمیز فراوان کرد، او از یک کنفرانس صلح در تانزانیا که در آن مسئله پایان دادن به خصومت‌های دیرینه دو قبیله هوتو و توتسی به بحث گذاشته شده بود بازمی‌گشت. این صلح نه تنها هرگز تحقق نیافت بلکه با مرگ رئیس جمهوری به کشتار پس

از کشتار و خشونت در پی خشونت تبدیل شد، بلافاصله پس از مرگ رئیس جمهوری هوتوها شورشیان توتسی را عامل حمله به هواپیمای او معرفی کردند و دقایقی چند پس از سقوط هواپیما سربازان وابسته به گارد ریاست جمهوری همراه با طرفداران رژیم که اکثرآمرت بودند به خیابانها ریختند و کشتار بی‌وقفه و هولناک توتسی‌ها را آغاز کردند، همه بخش‌های کشور تبدیل به کشتارگاه‌های انسانی شد، بی‌آنکه راه فراری برای هیچکس وجود داشته باشد، خارجیهای مقیم رواندا نیز که در صدد یافتن پناهگاهی برای خود بودند از این قاعده مستثنی نشدند، آن‌ها که اکثرآ به کلیساها پناه برده بودند در همان کلیساها قتل‌عام شدند. در یک کلیسا سرهای ۵ کشتیش و ۱۳ زن پناهنده از بدنهاشان جدا شد، یک آمبولانس را که حامل شش زخمی بود در یک ایستگاه بازرسی متوقف کردند، همه زخمیها از آمبولانس به زیر کشیده و تیرباران شدند. شورشیان کودکان نوپا را از میان دو شقه می‌کردند و مادرانی را که فرزندان خود را بر پشت بسته بودند در خیابانهای کیکالی بانهایت بیرحمی تکه تکه می‌کردند. جنون همه جا را فرا گرفته بود. بعضی از وزیران کابینه با آن که از قبیله هوتو بودند ولی با میانه روی در صدد یافتن راه حل‌های مسالمت‌آمیز برای کنار آمدن با قبیله توتسی برآمدند. آنان نیز مورد خشم افراطیهای هوتو قرار گرفتند و نخستین کسانی بودند که بوسیله گارد ریاست جمهوری قتل‌عام شدند. آگانه ویلنگیاما نخست وزیر موقت و سایر وزیران کابینه در اولین ساعات آغاز شورش به جوخه اعدام سپرده شدند. دزیره هایبامیر یک وزیر میانه روی هوتو که موفق شده بود به همراه سه فرزندش از رواندا فرار کند می‌گوید: «نبرد هم قبیله‌ای است و هم سیاسی، من بر سر یک دوراهی که هر دو راهش به مرگ منتهی می‌شد گرفتار آمده بودم، هوتوهای افراطی من را که از خودشان ولی میانه‌روی بودم بقتل می‌رساندند و توتسی‌ها نیز که دشمنان دیرینه ما بودند هلاکم می‌کردند. هوتوهای افراطی در حقیقت بدنبال قبضه کردن قدرت از طریق نسل‌کشی مخالفان خود هستند، از یکسو به جان هوتوهای میانه‌روی و حتی بی‌طرف افتاده‌اند و از سوی دیگر جبهه‌های را علیه توتسی‌ها گشوده‌اند. آن‌ها نخست جنگ را با اهداف سیاسی آغاز کردند ولی بزودی به یک نسل‌کشی بی‌رحمانه کشیده شدند و بدین ترتیب اردوگاه نفرت دایر شد و قصابان آن کار خود را آغاز کردند و ادامه دادند. امدادگران و پناهندگان رواندائی معتقدند که بیشترین کشتارها بدست سربازان انجام نمی‌شود بلکه جوخه‌های مرگ هوتو نقش اصلی را در نسل‌کشی بهمهده دارند. آن‌ها در هیئت معمولی در خیابانها پراکنده هستند و سلاحشان از آچار گرفته تا دشنه و مسلسل یوزی تشکیل می‌شود، هرگاه یکی از آن‌ها گروهی یا

جوخه‌های مرگ می‌کشند، هزاره‌زار می‌کشند

خانواده‌ای توتسی را مشاهده کند که در حال یافتن مخفی‌گاهی هستند سوتی را که به گردن آویخته است بصدا درمی‌آورد و بلافاصله گروهی از افراد جوخه مرگ همه راه‌های فرار را بر پناه‌جویان می‌بندند و آن‌ها را قتل عام می‌کنند، دانیل بلایمی کمیسر عالی سازمان ملل در رواندا می‌گوید: «وقتی به چشمان افراد جوخه‌های مرگ می‌تکرید متوجه می‌شوید که این چشمها به افراد عادی و طبیعی تعلق ندارد. امدادگران بین‌المللی ناامیدانه در تلاشند که به وظایف خود عمل کنند ولی روح قساوت و خونخواری آنقدر نیرومند است که قبل از آنکه کاری از دست کسی برآید در چشم بهم زدنی قربانیان دسته دسته بر خاک می‌افتند. زندانبانها وظایفی سواي مراقبت از زندانیان بعهدہ دارند، آن‌ها هر چند صبح با بولدورز به خیابانها می‌آیند و گورهای دسته جمعی حفر می‌کنند و اجساد بیشمار قربانیان را به این گورها می‌ریزند و روی آن را می‌پوشانند. از آب، برق و غذا خبری نیست و غیرنظامیان که در خانه‌ها پناه گرفته‌اند به محض آنکه صدای سربازان و جوخه‌های مرگ را که خانه به خانه به دنبال قربانی هستند می‌شنوند می‌دانند که پایان عمرشان فرارسیده است. هزاران توتسی که برای فرار از مرگ در یک استادیوم ورزشی در کنگالی پناه گرفته بودند بوسیله نارنجک و توپ قتل عام شدند. هفته گذشته که یک گروه ۲۱ نفری امدادگران بین‌المللی و ۱۳ مأمور صلیب سرخ بین‌المللی در صدد برآمدند که از کشتار در این استادیوم جلوگیری کنند بدست جوخه‌های مرگ هتوتو تیرباران شدند. مهاجمان هتوتو به شیوه نازیهای هیتلری کودکانی را که می‌پندارند توتسی هستند در دسته‌های ۵۰۰ نفری از والدینشان جدا می‌کنند و با شمشیر به قتل می‌رسانند، گزارشی در دست است که چندکشیش که در صدد یافتن پناهگاه بودند زنده زنده دفن شدند.

کشتار بیماریها

موج پناهندگی به کشورهای همسایه گسترده‌تر از آن است که به تصور آید، تنها ظرف ۲۴ ساعت ۲۵۰ هزار رواندایی به تانزانیا سرازیر شدند و در خاک تانزانیا اقدام به ساختن یک شهر کردند، این شهر امروز دومین شهر بزرگ تانزانیا است، پناهندگان هم از قبیله توتسی هستند و هم از هتوتو، گرچه توتسی‌ها در گرویدار جنگ بیکار نیستند و دست به حملات انتقامجویانه می‌زنند ولی شدت توحش در آن‌ها کمتر از ماموران دولتی و جوخه‌های مرگ است. تاکنون یک میلیون و هفتصد هزار نفر از جمعیت هشت میلیونی رواندا از خانه‌های خود آواره شده‌اند، بیشترین این آوارگان در خاک رواندا باقیمانده‌اند و درحالی که مختصر اساس باقیمانده‌شان را روی سردارند در کنار جاده‌ها رواند و هرازگاهی که جوخه‌های مرگ و سربازان را بر سر راه

خود مشاهده می‌کنند اگر جان سالم بدربرند در بیشه‌ها مخفی می‌شوند.

برنده جنگ رواندا بیماریها هستند، رعایت بهداشت غیرممکن است، حصه، اسهال و وبا حاکم بر سلامت مردم و بویژه کودکان شده است. پشه‌های مالاریا در همه جا جولان می‌دهند. با ادامه بارندگی فصلی در ارتفاعات سینه پهلو نیز راه خود را به اردوگاههای پناهندگان باز کرده است، یک پزشک صلیب سرخ بین‌المللی موفق شده است با استفاده از وسائل اولیه ساختمانی یک بیمارستان موقت در نزدیکی کنگالی برپا کند. روزانه ۷۰ نفر که تیرخورده‌اند و صد نفر که با دشته زخمی شده‌اند در این بیمارستان تحت عمل جراحی قرار می‌گیرند. این پزشک نیز از عواقب جنگ در امان نمانده است چرا که او نیز یک آواره است و می‌گوید: «من با همسر و چهار فرزندم در کنگالی زندگی می‌کردم و یکماه قبل مجبور به ترک کنگالی شدم، در دو هفته گذشته بارها به خانه‌ام تلفن کرده‌ام ولی پاسخی نگرفته‌ام، فکر می‌کنم همسر و فرزندانم کشته شده‌اند زیرا همه همسایگانمان قتل عام شده‌اند، از هم اکنون خاطره همسر، سه پسر و یک دخترم را از قلبم بیرون رانده‌ام.»

با اینهمه هنوز ناامیدی بر همه عناصر حاکم بر جنگ رواندا سایه نیفتاده است. مددیاران بین‌المللی نشانه‌هایی از احساس جامعه‌گرایی در اطراف خود مشاهده می‌کنند، در یک مورد کلیه افراد یک دهکده بطور دسته جمعی خانه‌های خود را ترک کردند و در محلی دیگر اردوگاهی برپا نمودند و با یاری یکدیگر همه امور اردوگاه را به گردش درآوردند، نظام جیره‌بندی و تمیز نگهداشتن اردوگاه را با موفقیت اجرا کردند و محافظت از اردوگاه را در مقابل تهاجم شورشیان بعهدہ گرفتند،

چگونه چنین تنفیری می‌تواند بر کشوری کوچک چون رواندا سایه افکند؟ مورخین اشاره می‌کنند که پس از استقلال کشورها از یوغ استعمار خلا ناشی از انتقال قدرت می‌توانست به خشونت منجر شود. پس از خروج استعمارگران انگلیس از هندوستان جنگ داخلی سرتاسر شبه قاره را دربرگرفت که در طول آن یک میلیون هندو و مسلمان جان خود را از دست دادند، خروج بلژیکی‌ها از کنگو منجر به بروز جنگی وحشیانه میان مدعیان قدرت شد، فروپاشی اتحاد شوروی به جنگی ناخواسته میان آبخازها و گرجیها بر سر کنترل گرجستان انجامید. این مورخین می‌گویند رواندا برخلاف آفریقای جنوبی و رودزیا که پس از استقلال بلافاصله دست به ایجاد تحول در قوانین کشور نزدند اقدام به تغییراتی در قوانین اجتماعی کشور کرد که با بافت جامعه قبیله‌ای کشور سازگاری نداشت و بنابراین از همان اوان کسب استقلال تبعیض‌های قبیله‌ای بر جامعه

رواندا سایه افکنده بود. اروپائیان که یک قرن پیش پای به رواندا گذاشتند در ابتدا با مردانی بلندقد که تحت فرمان پادشاهی که هم حکومت می‌کرد و هم جادوگر قبیله توتسی بود روبرو شدند، در آن زمان هوتوها که پوستی تیره‌تر از توتسی‌ها داشتند در حکم بردگانی بودند که در مزارع رواندا وظیفه تامین غذا و پوشاک توتسی‌ها را بعهدہ داشتند، اما درمیان این دو قبیله هماهنگی و مسالمت در امور روزمره زندگی وجود داشت، نه کسی می‌دانست قبیله‌اش از نظر تعداد نفرت اقلیت است یا اکثریت و نه رنگ پوست تأثیری بر روابط اجتماعی آن‌ها داشت، «بسیل دویسدون» مورخ برجسته انگلیسی در امور آفریقا می‌گوید: «آن‌ها جامعه‌ای کشاورزی و معلولان صلح و صفا داشتند، درمیان دو قبیله نه نفرتی بود و نه نفاق، نفرت و نفاق زمانی دیده شد که نظام استعماری بر رواندا حاکم شد.»

نخست آلمانیها و سپس بلژیکیها بر رواندا فرمان راندند و حکمرانی خود را براساس ضابطه‌های ظالمانه تبعیض نژادی قرار دادند. بلژیکی‌ها در دوران استعمار رواندا برای توتسی‌ها که پوستی روشنتر از هوتوها داشتند اهمیتی بیشتر قائل شدند و مسئولان محلی را از میان توتسی‌ها که از نظر تعداد در اقلیت بودند برگزیدند، امتیازهایی نظیر تجویز تحصیل برای فرزندان توتسی‌ها آنهم در حد مدارس ابتدایی راقائل شدند درحالیکه همین امتیاز به هوتوها داده نشد، در دستگاه حکومتی بلژیکیها مشاغلی به توتسی‌ها داده شد و هوتوها از داشتن مشاغل دولتی محروم ماندند که ایجاد نفرت و دودستگی درمیان این معصومان سیاه پوست از همین جا آغاز شد. سالهای سلطه استعمار در رواندا ساختار اجتماعی و سیاسی این مردمان را که قرن‌ها با مسالمت در کنار یکدیگر می‌زیستند ویران ساخت، هوتوها که اکثریت جمعیت رواندا را تشکیل می‌دهند در سال ۱۹۵۹ سر به شورش برداشتند، در بعضی از دهکده‌ها به توتسی‌ها حمله بردند و برای ازکار انداختن فعالیت آن‌ها با دشته و قمه پاهایشان را قطع کردند، همزمان با آغاز نهضت‌های استقلال طلبی در سرتاسر قاره آفریقا در رواندا نیز هوتوها، توتسی‌ها را که اقلیتی در خدمت استعمار بلژیک بودند به کنار زدند، این تصفیه مسالمت‌آمیز نبود توتسی‌ها که موفق به نجات جان خود شدند به اوگاندا پناه بردند، آن‌ها در اوگاندا سی سال انتظار کشیدند تا بار دیگر اقتدار سیاسی خود را در رواندا بازیابند. در سال ۱۹۶۲ رواندا استقلال خود را بدست آورد و بلژیکیها درحالیکه تخم‌های کینه، نفرت و تبعیض را پشت سر جا گذاشته بودند رواندا را ترک گفتند. از جمله میراث زشت و جنایتکارانه‌ای که بلژیکیها برجای گذاشتند این بود که چنانچه فردی دچار خطائی شود تنها او بخاطر خطایش مجازات نمی‌شود، بلکه همه افراد فامیلش مشمول این مجازات خواهند. مأخذ: ۱۶ ماه مه ۹۲